

معرفت‌شناسان

Robert Boyle

رابرت بویل (۹۱ - ۱۶۲۷)

جان پاسمور (John Passmore)، نویسنده مقاله «رابرت بویل» در دائرةالمعارف فلسفه، ویرایش ادواردز، می‌نویسد (جلد ۱، ص ۳۵۹): «دیدگاه‌های او [یعنی بویل] در خصوص نسبت بین خدا و طبیعت به هیچ وجه روشن نیست». پاسمور برای این ادعایش، که چنان‌که خواهیم دید خلاف واقعیت است، به شواهدی چند در آثار بویل متوسل می‌شود و می‌گوید او در جایی با این دیدگاه مور (More) به شدت مخالفت می‌کند که اصول مکانیک نمی‌توانند پدیده‌های مربوط به فشار یا هر پدیده فیزیکی دیگر را تبیین کنند و می‌گوید ما نیازی به هستاره‌های غیر جسمانی مور نداریم و مکانیک کفایت می‌کند. سپس پاسمور می‌گوید بویل در عین حال در نوشته‌اش تحت عنوان «صورت‌ها و کیفیت‌ها» بر ضد این عقیده دکارت استدلال می‌کند که ما نمی‌توانیم برای تبیین رفتار موجودات زنده فرض کنیم که این موجودات از ذراتی تشکیل شده‌اند که خداوند، حرکت را به آنها بخشیده است. پاسمور سرانجام به صراحت نتیجه می‌گیرد که (ص ۳۵۹): «دغدغه خاطر و دلواپسی بویل در خصوص تمایل معاصر به کنار گذاشتن الهیات به خاطر پژوهش‌های علمی سرانجام او را به شکاکیت در خصوص علم رهنمون شد». در حقیقت پاسمور جنبه مهمی از دیدگاه‌های بویل درباره علم و نسبت آن با خدا را مطرح نمی‌کند، زیرا چنانکه از منابع معتبر تاریخ علم برمی‌آید دیدگاه بویل در خصوص نسبت بین خدا و طبیعت به هیچ وجه مبهم نیست. بویل همچون بعضی دیگر از دانشمندان سده هفدهم، از قبیل جان ویلکینز (۷۲ - ۱۶۱۴) و والتر چارلتون (Walter Charlton, ۱۶۲۰ - ۱۷۰۷) و جوزف کلانویل (John Wilkins, ۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) و جوزف کلانویل (Joseph Clanvill) معتقد بود که انواع مختلف معرفت، طالب انواع مختلف اثبات است؛ بنابراین، به طور مثال می‌گفت که همه انواع معرفت نمی‌تواند از قطعیت براهین

ریاضی برخوردار باشد. او می‌گفت که فقط علم خداوند است که مطلقاً یقینی و خطاناپذیر است و به این ترتیب علم خداوند باید مرتبه نخست یقین تلقی شود. در مرتبه بعد، ریاضیات و بخشی از مابعدالطبیعه - که اصول آن را می‌توان در طریق منطقی و براهین ریاضی الزام‌آور تثبیت کرد - قرار دارند. مرتبه بعد از آن یقین اخلاقی است که بر تجربه حسی بی‌واسطه یا درون‌نگری مبتنی است. باور دینی که اندکی ضعیف‌تر از باور اخلاقی است و استنباط‌های مربوط به زندگی روزمره که بر مشاهدات یا بر گزارش‌های دیگران از مشاهداتشان مبتنی است در مرتبه بعد جای دارند. عقاید و آرای مبتنی بر گزارش‌های دست دوم از مشاهدات حسی را می‌توان در مرتبه آخر جای داد و می‌توان گفت که این‌گونه آرا و عقاید را صرفاً به مثابه امری مقبول و محتمل می‌توان پذیرفت.

رابرت بویل ضمن حمایت از روش تجربه‌گرایان، نظریه درجات یقین را با استادی در معرفت‌شناسی فلسفه طبیعی به کار بست. او می‌گفت که نظریه‌های علمی باید بر حسب معقولیت و سادگی و وسعت تبیینی‌شان ارزیابی شوند، و این نظریه‌ها به اندازه‌ای که بتوانند انواع مختلف واقعیت‌های مشهود را به‌طور موفقیت‌آمیز تبیین کنند تأیید می‌شوند. او معتقد شد که همان‌گونه که بسیاری از اسرار مسیحیت در ورای حدود فهم انسان قرار دارند، به همین‌سان معقولیت فلسفه طبیعی برای عقل انسان، شرط ضروری حقیقت یا وجود داشتن چیزی نیست.

از سوی دیگر، بویل نگاه دیگری نیز به علم داشت، او که از مدافعان الهیات طبیعی بود از حیث روش علم و قطعیت حاصل از آن معتقد بود که قوانین طبیعت، مخلوقات آزاد خدای قادر هستند، خدایی که می‌توانست جهانی به واقع متفاوت از آنچه آفریده است بیافریند و بنابراین برخلاف کسانی، به طور مثال، مانند گالیله می‌گفت که عقل انسان به تنهایی و بدون کمک الهیات قادر نیست چیزی درباره نظم مخلوق جهان به ما بگوید، و فقط به درک محدود نظامی قادر است که بر حواس ما آشکار می‌شود. بویل جهان را پر از «داده‌ها» و «واقعیت‌ها» یعنی پر از چیزهای داده‌شده و چیزهایی می‌دانست که قدرتی بیرون از خود ما آنها را ساخته است، و بنابراین عقول ما به تنهایی قادر به شناخت آنها نیست. اما این دیدگاه برای او نقش مقدمه‌ای برای شکاکیت را نداشت بلکه برعکس او به سبب همین دیدگاهش بر کوشش‌های دانشمندان برای پژوهش‌های آزمایشی تأکید بسیار داشت، زیرا آن را تنها راه فهمیدن جهان آزادانه خلق‌شده از ناحیه خود انسان‌ها دانست. در حقیقت دیدگاه نیوتن در خصوص عدم کفایت عقل محض، هم در حوزه علم و هم در حوزه الهیات، اساساً همین دیدگاه بویل است (نگاه. *دائرةالمعارف تاریخ علم و دین در*

سنت غربی، ویرایش بی‌فرن گرن، ۲۰۰، ص ۲۸۴). به رغم این یکسانی دیدگاه بویل و نیوتن، کسی هرگز نیوتن را در خصوص علم تجربی، شکاک تلقی نکرده است و حق هم همین است، اما این حقیقت در مورد بویل نیز باید در مد نظر کسانی که راجع به او می‌نویسند باشد.

در حقیقت دیدگاه کسانی مثل بویل و نیوتن در باب الهیات، اراده‌محور بود که به نخستین فیلسوفان طبیعی دوره جدید این امکان را داد که تبیین‌های مکانیکی را تطهیر کنند. آنها بر پایه نوع نگاه‌شان به علم و قوانین طبیعت، که آن را مخلوق اراده آزاد خداوند می‌دانستند، به راحتی می‌توانستند دریابند که چگونه خداوند خالق و قادر مطلق با عمل اراده محض خویش به ماده مخلوق هر نیرو و اوصاف مطلوب را ببخشد، و عقل بشر بتواند پدیده‌های حاصل‌آمده از این نیروها و اوصاف را پژوهش کند و بشناسد. نوع نگاه امثال بویل به جهان طبیعی هم دانشمندان و هم متعاطیان الهیات را تشویق می‌کرد تا در درون طبیعت شواهد بسیاری در باب حکمت و قدرت و خیرخواهی خداوند بیابند. از اینجا است که بویل نیز همانند افرادی مثل نیوتن به جدّ می‌کوشید بزرگان نهاد کلیسا را با این حقیقت آشنا سازد که چگونه فلسفه طبیعی و مکانیک نمی‌تواند غیردینی باشد و در حقیقت علوم طبیعی را نیز می‌توان به گونه‌ای علم دینی تلقی کرد. به عقیده این دانشمندان، همان‌گونه که خود نیوتن در ویرایش دوم کتابش *نور شناخت* (۱۷۱۷ و *Optics*) نوشت، اشتغال اصلی فلسفه طبیعی تحصیل براهین قانع‌کننده برای اثبات وجود خداوند است. جدیت و حرارت بویل در دفاع از برهان نظم را فقط بر پایه این برداشت او از علم و نوع نگاه او به طبیعت می‌توان درک کرد. او معتقد بود که برهان نظم، بهترین و در دسترس‌ترین برهان برای اثبات وجود خدا و قانع کردن مردم در خصوص وجود او در جهان است. بویل در سخنرانی‌هایش بسیار کوشید تا از حقانیت مسیحیت در قبال کسانی که به علم نگاهی دیگر داشتند و بنابراین آن را چیزی به کلی جدا از مباحث الهیات درک می‌کردند دفاع کند.

از دیدگاه بویل - و از دیدگاه بسیاری از فیلسوفان طبیعی روزگار او - اشتغال به فلسفه‌های طبیعی در حقیقت عبادت و پرستش خدا بود زیرا این اشتغال می‌توانست حضور خیرخواهانه و حکیمانه خدا را در جهان به صاحبان علوم طبیعی آشکار سازد. برای متعاطی علم طبیعی که چشم خود را خوب باز کند و به جهان طبیعت نگاه الهی داشته باشد اهداف خداوند در هر جایی از طبیعت آشکار است. با این همه، بویل اصرار داشت که از این دیدگاه او نتیجه نگیرند که بنابراین خداوند برای انسان کاملاً شناختنی است؛ نه، هرگز چنین نیست: نه خدا، و نه حتی طبیعت که

مخلوق خدا است، هرگز برای انسان کاملاً شناختنی نیستند، و عقل انسان در هر دو مورد محدودیت‌هایی دارد. با این همه بین فلسفه طبیعی و الهیات مسیحی پیوندی وثیق وجود دارد، و اشتغال به هر یک از آنها را به شرطی که درست بنگریم می‌توان عبادت خدا و پرستش او دانست.

Blaise Pascal

بلز پاسکال (۱۶۲۳ - ۶۲)

هرچند پاسکال تحصیلات رسمی نداشت، و هرگز در دانشگاه به موقعیتی رسمی دست نیافت و حتی قبل از رسیدن به بلوغ فکری کامل از دنیا رفت، یکی از پیشگامان علمی اواسط سده هفدهم بود و بر علم و رابطه آن با ایمان دینی تأثیری ماندگار بر جای گذاشت. با اینکه امروزه او را به سبب *اندیشه‌ها (Pensees)*، که از فقراتی با اندازه‌های متفاوت تشکیل شده و در دفاع از مسیحیت نوشته شده‌اند، می‌شناسند و بیشتر شهرت او مدیون این نوشته‌ها است، در دوره حیاتش او را دانشمند و ریاضی‌دانی بزرگ و اصیل می‌شناختند. *(اندیشه‌ها)* به همراه بعضی از رسالات پاسکال با ترجمه فارسی رضا مشایخی در ۱۳۵۱ و توسط انتشارات ابن سینا تحت عنوان *اندیشه‌ها و رسالات* در ایران منتشر شده است. *اندیشه‌ها* برای نخستین بار هشت سال پس از مرگ پاسکال در ۱۶۷۰ منتشر شده و بنابر اسناد مربوط به اظهار نظر دانشمندان و صاحب‌نظران معاصر به گونه‌ای مورد استقبال قرار گرفت که در تاریخ ادبیات فرانسه بی‌سابقه بود. بخش از واکنش‌های ستایش‌آمیز خواص در برابر اثر پاسکال در مقدمه لئون برونسویگ بر *اندیشه‌ها*، که در *اندیشه‌ها و رسالات* مشایخی به فارسی ترجمه شده، آمده است.

پاسکال در ۱۹ ژوئن ۱۶۲۳ در کلرمن (Clermont) واقع در اورنی (Auvergne) فرانسه به دنیا آمد؛ او پس از مرگ مادرش در ۱۶۲۶ به همراه دو خواهرش با پدرشان اتین، که حقوق‌دان بود، زندگی کردند. اتین (Etienne) در عین حال ریاضی‌دان بزرگ بود می‌خواست نخست به او زبان لاتین و یونانی و سپس ریاضیات بیاموزد اما بلز پسری زودرس بود و حتماً پیش از آموزش مقدمات هندسه توانست مهارتش در این علم را نشان دهد و به این ترتیب پدرش از برنامه‌ای که برایش در نظر داشت دست برداشت و او را با هندسه اقلیدس آشنا ساخت. اندکی بعد پسر و پدر به طور مرتب در جلسات هفتگی پدر مارین مرسین (۱۶۴۸ - ۱۵۸۸) و Father Marin (Mersenne) که در خصوص مباحث ریاضی تشکیل می‌شد شرکت می‌کردند. مرسن دوست

دکارت فیلسوف و ریاضی‌دان (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶) بود و پاسکال بعدها دکارت ملاقات کرد و اغلب مخالف اندیشه‌های او شد.

نخستین اثر پاسکال، که در ۱۶۴۰ تحت عنوان *گفتاری در باب مقاطع مخروطی (Essai pour les coniques)* منتشر شد، هندسه ابداعی جرارد دسارگس (1593 - 1662) و Gerard Desargues) را توسعه داد و مخروطها را مقاطع مسطحی در مخروط و دایره‌ای تلقی کرد. پاسکال در همین حوزه به کارش ادامه داد و در ۱۶۴۵ نشان داد که در حال به پایان آوردن رساله‌ای بزرگ در هندسه تصویری است، اما این کتاب او در حقیقت هرگز کامل نشد. هرچند مهارت ریاضی پاسکال او را قادر ساخت تا قدرت هندسه تصویری را استنباط کند، این کار او تا سده نوزدهم تحت‌الشعاع هندسه تحلیلی جدیدی واقع شد که دکارت مطرح کرده بود.

ایمان مسیحی و کوشش علمی

در شب ۲۳ نوامبر ۱۶۴۵، به دنبال شفا یافتن اعجاز‌آمیز کودک خردسال خواهر بزرگ پاسکال که در حال احتضار بود، پاسکال غرق مکاشفه عرفانی شد و این امر زندگی او را به نحوی پایدار به سوی دفاع از ایمان مسیحی دگرگون ساخت. البته پاسکال قبل از این واقعه تمایلات دینی پیدا کرده بود، اما این واقعه برای او یک «تولد ثانی» محسوب می‌شد زیرا تمایلات دینی متعارف او را چنان ژرفا بخشید که یکباره خود را مستغرق فضل و رحمت الهی یافت و از صمیم قلب در حلقه ژانسنیست‌ها درآمد و نامه‌هایی پرشور در دفاع از این فرقه مذهبی نوشت که تعداد آنها را ۱۸ عدد دانسته‌اند و گفته‌اند که محتوای آنها از حیث شور و شوق مذهبی نمونه‌های بدیعی هستند که تالی ندارند. سیر روحانی پاسکال چنان با صداقت و صمیمیت همراه بود که تمام دارایی‌اش را وقف فقیران و مستمندان کرد و کمک به آنها و احسان و دوستی به هم‌نوع و ارشاد منحرفان به راه حقیقت را صدر برنامه‌های زندگی‌اش قرار داد. از آن به بعد نوشته‌های او با چنان شوری سوزان و رایحه عبودیت همراه شد که فقط از روح‌های بزرگ و الهی استشمام می‌شود.

هرچند آن مکاشفه اهمیت «خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب» را آشکار ساخت، و هرچند او این نکته را به خوبی درک می‌کرد که هیچ یک از دین پیامبران خدا در حقیقت فیلسوف نبوده و آموزش رسمی نداشته‌اند، هرگز از اینکه خود او یک فیلسوف و ریاضی‌دان طبیعی باشد دست برنداشت. او پس از دین واقعه نیز به مکاتباتش با پیر فرما (۱۶۰۱ - ۶۵ و Pierre Fermat) ادامه داد و در طی همین مکاتبات روش‌های حساب احتمالات خود را که

تحت عنوان قاعده «شرط بستن» مطرح کرده بود به تدریج تکمیل کرد و سرانجام به مسئله «مثلث حسابی» رسید و توانست رساله *Traite du triangle arithmetique* را بنویسد. این کتاب مطالعه مهمی در حوزه تحلیل ترکیبی و احتمالات ریاضی است، و کتابی است که مورخین جدید ریاضیات آن را آغاز نظریه تصمیم تلقی می‌کنند (کتاب در ۱۶۵۴ چاپ شد). موفقیت پاسکال در خصوص حل مسئله «مثلث حسابی» به کارهای او در ۱۶۵۸ و ۱۶۵۹ در باب نظریه ریاضی تقسیم‌ناپذیرها (indivisibles) منتهی شد. پیش از پاسکال و برای نخستین بار بناونتورا کوالیری (۱۶۴۷-۱۵۹۸ و Bonaventura Cavalieri) در ۱۶۳۵ در خصوص این مسئله کار کرده بود. اما پاسکال توانست کار او و هم چنین کار گیلس روبروال (۱۶۰۲-۷۵ Gilles Roberval) و فرما را در این خصوص توسعه دهد و فرمول قطعی آنالیز جدید بی‌نهایت را با وضوح تمام وضع کند. کارهای او در این باره را که در حقیقت به حساب انتگرال و دیفرانسیل مربوط می‌شود بعدها ریاضی‌دانان دیگر و در رأس آنها گوتفرید ویلهلم لایبنیتس (۱۷۱۶ - ۱۶۴۶) دنبال کردند. پاسکال همچنین راه‌حل قطعی مسئله منحنی رولت (roulette) را نیز یافت. او در یکی از شب‌های ۱۶۵۷ دندان درد شدید داشت، و از قضا همین شب موفق شد مسئله عمومی رولت و محاسبه سطح آن را به دست آورد. خود او در ۱۰ اکتبر ۱۶۷۵ تحت عنوان تاریخچه رولت می‌نویسد که «رولت منحنی بسیار متداولی است ... که هر روز به چشم همه مردم می‌خورد و جای تعجب است که متقدمین به آن پی نبرده‌اند - در حقیقت رولت مسیر منحنی‌ای است که نقطه از چرخ مدوری در فضا، وقتی چرخ روی سطح مستوی در حرکت است، طی می‌کند». این تقریباً همان مسیری است که ستارگانی که سیاره‌های دوردست را احاطه کرده‌اند و همه با هم در فضا در حرکت‌اند دارند و با حرکت‌شان منحنی‌های سیکلوئید رسم می‌کنند. گالیله به این منحنی (رولت) پی برده بود و مساحت آن را به طور تقریبی به دست آورد. سپس مرسین در ۱۶۱۵ و متعاقب آن در ۱۶۳۶ طی نامه‌ای به ریاضی‌دان مشهور روبروال راه‌حل تعیین مساحت رولت را اعلام کرد، او گفت که مساحت هر رولت سه برابر مساحت دایره‌ای است که آن را ایجاد می‌کند. پس از آنها، تریچلی و فرما و دکارت نیز در این باره مطالعاتی داشته‌اند ولی هیچ‌کدام نتوانستند روش رضایت‌بخشی برای تعیین مساحت سطح کل رولت بیابند؛ تا اینکه پاسکال توانست راه‌حل قطعی مسئله را به دست آورد.

هرچند شرح حتی فهرست‌وار همه کارهای علمی پاسکال در این نوشته نمی‌گنجد، این مقدار بسیار اندک گفته شد تا برای خواننده تا اندازه‌ای معلوم شود که او به رغم اشتغال تمام‌عیار به مسائل علمی و ریاضی، ارتباطش را با دین هر لحظه بیشتر می‌کرد. او توانسته بود که عقل و موشکافی عقلا نه و کوشش‌های علمی ناب را یکسره با معنویت دینی همراه سازد. پیش از این از ۱۸ نامه‌ای نام بردیم که پاسکال در دفاع از تعلیمات راهبان پور رویال (Port – Royal) که آن زمان ژانسنیست‌ها (Jansenists) نامیده می‌شدند نوشت؛ این نامه‌ها که به *نامه‌های ولایتی (Lettres Provinciales)* معروف‌اند، با همکاری آنتونی آرنو (۹۴-۱۶۱۲) و Antonie Arnauld) و پیر نیکل (۹۵-۱۶۲۵) نوشته شد و در ۱۶۷۵ در مجموعه‌ای به چاپ رسید. این نامه‌ها، که شاهکاری در ادبیات فرانسه تلقی شده‌اند، در حقیقت وضع غیراخلاقی هیات یسوعی معاصر را به محکمه می‌کشند. متأسفانه، مجموعه منتشرشده آنها بی‌درنگ در فهرست کتاب‌های ممنوع کلیسای کاتولیک درآمد، و اندکی پس از آن پاپ ژانسنیسم را، که تعلیم می‌کرد که لطف کلید رستگاری است نه خیر، به عنوان شاخه‌ای از کالوینیسم محکوم کرد. در ۱۶۶۱ مدارس پور رویال بسته شدند و زنان راهبه و عابدان و مردم دیندار و دیگر ساکنان آن مدارس به کلیسا ملحق شدند.

مهم‌ترین دستاورد دینی پاسکال کتاب ناتمام او تحت عنوان *دفاع از دین مسیحی (Apologie de la religion chretienne)* است که بخش بزرگی از وقت خود از تابستان ۱۶۵۷ تا تابستان بعد را صرف نوشتن آن کرد. در حقیقت یادداشت‌های این کتاب است که بارها تحت عنوان *اندیشه‌ها* چاپ شده است. پاسکال هرگز معتقد نشد که کوشش‌های علمی ذاتاً غیر روحانی‌اند، همچنین او هرگز بین اکتشافات علمی و حقایق و حیاتی تعارضی ندید. او در این میان یک غرور عقلانی یا «عقل مغرور» تشخیص داد که می‌کوشد اسرار و رای طور عقل را درک کند. او در فقرة مشهوری از *اندیشه‌ها* می‌گوید انسان شناسنده در حقیقت در میان بی‌نهایت کوچک و بی‌نهایت بزرگ به گل نشسته است و عقل بی‌یاور او نمی‌تواند به تنهایی به یقین مطلق و قابل درک دست بیابد. به عقیده او تعمق در اصول و قواعد هندسی و هم‌چنین تماس با واقعیت‌های فیزیکی به خوبی می‌تواند این مطلب را ثابت کنند که همه اکتشافات علمی در حقیقت مرهون الهام آنی در نهاد ما است. در واقع این الهام الهی بر دل انسان است که مثلاً فضا دارای بُعد است و سپس هندسه که امری عقلانی است خواص و قضایای مربوط به آن را تحت استدلال عقلی و

ریاضی درمی‌آورد. ذات واقعی عقل انسان زمانی آشکار می‌شود که انسان بتواند از راه اشراق وارد مسیر تعقل گردد. البته چون هدایت و متمایل ساختن قلوب مردم به این مسیر در قدرت خداوند است، انسانی که با این کیفیت به رموز دل خود و حدود تصرف استدلال در نظم اشیا طبیعی پی برود نمی‌تواند نسبت به مبانی و معتقدات دینی بی‌اعتنا باشد. به این ترتیب تعلیمات دین هویت اصلی انسان و بنابراین هویت اصلی علم او را آشکار می‌سازد و بدین‌سان علم را پدیده‌ای الهی معرفی می‌کند. پس پاسکال برخلاف کسانی مثل کانت که می‌کوشید بنابر اعلام خودش علم را به کنار زند تا جا برای ایمان باز شود، می‌کوشد نشان دهد که علم نه تنها جای ایمان را تنگ نمی‌کند بلکه خود اگر درست تحلیل شود نشان از الوهیت خداوند و تدبیر الهی اشیا طبیعی دارد. از سوی دیگر پاسکال که محدودیت علم را درک می‌کرد بر خلاف کسانی که تصور می‌کنند چون عقل نمی‌تواند مددکار عروج انسان در عوالم ایمانی و دینی باشد این عوالم را کنار می‌گذارند و در بستر علوم طبیعی، که آن را به کلی از دین و از تعلیمات دینی جدا می‌یابند، می‌آسایند هوش و چشم خود را به عالمی معطوف می‌سازد که علم نیز قدرت اکتشاف خود را از آن اخذ می‌کند. موضوع پاسکال در میان این دو موضع شایع قرار دارد. پاسکال مسیر دیگری را طی می‌کند که نه مسیر کسانی است که دین را فقط به احساس می‌بندند و نه مسیر کسانی است که دین را چون به زعم باطل خود در حدود علم نمی‌یابند کنار می‌گذارند. او بدین‌سان هم پوزیتیویسم به شدت جاه‌طلب و هم شک‌گرایی مولود آن در باب الهیات را با هوشیاری خود و با ارائه تفسیر خاص خود از علم به چالش می‌کشد. اف. ایکس. جی. کولمن در کتابش *نه فرشته نه چهارپا* (۱۹۸۶) و *Neither Angel nor Beast* می‌نویسد: «پاسکال در مقام مرد علم هرگز فردی ضد علم نیست؛ با این همه او مخالف رهیافتی است که می‌توان آن را چنین بیان کرد: هرچه هست آن چیزی است که علم می‌گوید». (ص ۱۵۲) به عقیده پاسکال کوشش علم برای اینکه خود را مستکفی بالذات عرضه کند آن را بیهوده می‌سازد و کسانی که علم را سکولار معرفی می‌کنند نادانسته محبوب را از میان برمی‌دارند. این‌گونه اشخاص آثار را می‌بینند اما علل را ندیده‌اند؛ اینها در برابر کسانی که علل را کشف می‌کنند مانند کسانی‌اند که چشم ندارند. علل فقط با چشمان روح دیده می‌شوند. آنها نمی‌دانند «به کار بردن عقل، عبارت است از مسیحیت واقعی» (اندیشه‌ها، قسمت چهارم، بند ۲۶۹).

پاسکال معتقد است که معرفت دینی چون در جایگاه وجودی خاص خود قرار دارد و از راه دل و به وسیله ایمان تشخیص داده می‌شود، هرگز نمی‌تواند با اکتشافات علمی در تعارض باشد. از دیدگاه او، قلب فقط جایگاه عواطف نیست بلکه اندام و ابزار معرفت شهودی است و معرفت شهودی اعم است از معرفت بدیهی و غیرقابل اثبات و معرفت اصول نخستین ریاضیات و منطق و معرفت خدا. او وحی الهی را مهم‌ترین منشأ معرفت می‌داند و معتقد است که بدون وحی، ما حتی برای خودمان نیز مرموز می‌نماییم و از خاستگاه و ماهیت و تقدیر خودمان غافل می‌مانیم.

رهیافت پاسکال به وحی الهی مستلزم اطلاق نوعی روش علمی به مدعیات آن است. هرچند کسی نمی‌تواند وحی الهی را در باب موضوعات بسیاری (مانند منشأ جهان، آفرینش انسان، هبوط) را با کمک ابزارهای تجربی به طور مستقیم محک زند با این همه پاسکال می‌گوید که معارف الهی در خصوص پدیده‌های حیرت‌انگیز ماهیت انسان، بهترین تبیین را ارائه می‌کند. او می‌نویسد: «عظمت و بدبختی انسان چنان بدیهی است که دین راستین ضرورتاً باید این را تعلیم کند که در انسان اصل بزرگ عظمت و اصل بزرگ فلاکت و بدبختی وجود دارد». پاسکال با آوردن شواهدی در وضعیت‌های متفاوت استدلال می‌کند که دیدگاه مسیحیت در باب انسان‌ها به مثابه «پادشاهان معزول» بهترین راه تبیین موقعیت انسان است. او در این استدلال، همانند روشی که غالباً در حوزه علوم به کار می‌رود از روش استنتاج بر پایه بهترین تبیین پیروی می‌کند.

بوده‌اند کسانی که گاهی کوشیده‌اند پاسکال را فردی ایمان‌گرا (fideist) توصیف کنند، اما حقیقت این است که او هرگز پذیرش وحی کتاب مقدس یا به کار بستن ایمان دینی را امری غیرعقلانی ندانسته است: «ایمان قطعاً چیزی به ما می‌گوید که حواس نمی‌گویند، اما آنچه ایمان می‌گوید متضاد آن چیزی نیست که حواس می‌بینند، ایمان بالاتر از حواس است نه متضاد حواس». هم‌چنین می‌نویسد: «آخرین گام عقل، بازشناسی این حقیقت است که چیزهای بی‌شماری وجود دارد که فراتر از حیطه تصرف او است، و اگر عقل از تشخیص این واقعیت بازماند ضعف خود را نشان داده است. اگر اشیای طبیعی فراتر از حیطه تصرف او هستند، پس درباره اشیای ماورای طبیعی چه می‌توان گفت؟». شاید فقره زیر از بهترین فقراتی باشد که نگاه او به دین و عقل را به صراحت آشکار می‌سازند. او می‌نویسد: «بدانید که دو قسم مردم را می‌توان عاقل نامید. اول، گروهی که از صمیم قلب خدا را می‌پرستند زیرا به او معرفت یافته‌اند؛ و دوم، گروه دیگری که با

همه صفای قلب در جستجوی او هستند زیرا هنوز به او معرفت نیافته‌اند. اما کسانی که بدون معرفت به خدا، و بی‌آنکه در جستجوی او برآیند، روزگار می‌گذرانند خود را درخور همت خویش نمی‌دانند چه رسد در خور همت و توجه دیگران؛ مگر اینکه دین از راه نیکی و کرم، دینی که آنها حقیر می‌شمارند، آنها را در دیوانگی‌شان رها نکند». وقتی پاسکال ایمان را فراتر از عقل معرفی می‌کند به هیچ وجه درصدد گفتن این نیست که اصول منطقی یا اصول آزمایش‌های علمی باید کنار گذاشته شوند؛ برعکس، «عقل» در نظر او بر آن چیزی دلالت می‌کند که قوه استدلالی ما بدون کمک گرفتن از وحی الهی می‌تواند آن را بشناسد، او می‌گوید: «قلب در خصوص آنچه عقل چیزی نمی‌داند ادله بسیار دارد، ما به این حقیقت از راه‌های بسیار علم داریم». او با این جمله معروف در حقیقت نه بر تقدم عواطف و خیال بر عقل، بلکه بر طرق مختلف دستیابی به علم تأکید می‌کند.